

تحلیل واژگان مرتبط با آفرینش در قرآن کریم، بررسی تاریخی و تطبیقی با زبان‌های سامی و هند و اروپایی

ابوالفضل خوش‌منش^۱

نقیسه مدیرروستا^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۰۵، صفحه ۱۳ تا ۳۴ (مقاله پژوهشی)

چکیده

در قرآن کریم، آفرینش به عنوان یکی از موضوعات کلیدی به طور مکرر و با رویکردهای متنوع مطرح شده است. این کتاب الهی، مخاطبان خود را به تأمل و تفکر درباره پدیده‌های گوناگون، به ویژه مسئله آفرینش، دعوت می‌کند و با تعبیر متنوع به این مقوله می‌پردازد. این امر به گونه‌ای است که مخاطب به دیدگاهی جامع و چندوجهی نسبت به آفرینش دست می‌یابد. قرآن با برجسته‌سازی این موضوع، مخاطبان را به کاوش در آغاز و سرانجام جهان هستی از منظر دینی و علمی فرا می‌خواند. پژوهش حاضر با هدف تحلیل واژگان مرتبط با آفرینش در قرآن کریم و بررسی تحول تاریخی آن‌ها، به مطالعه ریشه‌شناسی این واژگان در متون لغوی قدیم و جدید پرداخته است. از طریق تطبیق مفاهیم قرآنی با زبان‌های سامی و هندواروپایی، تغییرات معنایی و ارتباطات فرهنگی این واژگان در طول تاریخ مورد تحلیل قرار گرفته است. نتایج نشان می‌دهد که قرآن کریم با دقت خاصی از این شبکه منسجم واژگان استفاده کرده و هرگونه تغییر در آن‌ها می‌تواند به اختلال در انتقال پیام و انسجام آنها منجر شود.

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، واژگان کلیدی آفرینش، تحول تاریخی واژگان، زبان‌های هند و اروپایی، زبان‌های سامی.

۱. دانشیار، گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول):

khoshmanesh@ut.ac.ir

۲. دانشجو، گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران:

n.modirrousta.1400@gmail.com

درآمد

قرآن کریم موضوعات مهم و چندوجهی را با الفاظ و تعبیر مختلف در آیات و سوره‌های گوناگون تبیین می‌کند و از زوایای مختلف به آن‌ها نور می‌افکند. این رویکرد منجر به تبیین جامع موضوعات می‌شود. مسئله خلقت و آفرینش همواره موضوعی مهم و مورد توجه بوده است و آیات مرتبط با آفرینش نیز به صورت پراکنده در سوره‌های مختلف قرآن آمده است و هر آیه نگاهی خاص به جنبه‌ای از این موضوع دارد. قرآن کریم با تأکید بر لزوم تأمل در مراحل آفرینش و بررسی اسرار آن، ما را به جستجوی معانی عمیق‌تر رهنمون می‌سازد. آیات متعددی از جمله سوره‌های (حج/۶۷)، (فاطر/۴۴)، (آل عمران/۱۳۷)، (غافر/۴۰) و (روم/۴۲) به مطالعه اسرار آفرینش اشاره دارند، به ویژه، آیه‌ای که می‌فرماید: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ﴾ (عنکبوت/۲۰) بر اهمیت تفکر در چگونگی آفرینش تأکید می‌کند.

طرح مساله

آفرینش یکی از موضوعات محوری در قرآن کریم است که خداوند بارها انسان را به تفکر و تأمل در آن دعوت می‌کند. قرآن، به عنوان کتاب هدایت، مفاهیم آفرینش را در آیات مختلف و با استفاده از واژگان متنوعی بیان کرده است که هر کدام به جنبه‌ای خاص از خلقت اشاره دارند. فهم عمیق‌تر معانی قرآنی نیازمند توجه به پیوندهای معنایی و واژگانی است که در سیر آیات وجود دارد. این رویکرد شبکه‌ای از واژگان منسجم را ایجاد می‌کند که فهم دقیق آن‌ها برای پژوهش‌های قرآنی ضروری است.

این پژوهش با تمرکز بر واژگان مرتبط با آفرینش در قرآن کریم، به تحلیل ساختار زبانی و معنایی این مفاهیم پرداخته است. فعل «خَلَقَ» به عنوان یکی از پرکاربردترین افعال برای توصیف آفرینش آسمان‌ها و زمین، نقش مهمی در تبیین این پدیده دارد. در کنار آن، افعال و تعبیر دیگری نیز برای بیان مراحل و انواع خلقت به کار رفته‌اند که نگاهی متفاوت به فرآیند آفرینش ارائه می‌دهند.

این مطالعه نه تنها به تحلیل واژگان آفرینش در بستر زبان‌های سامی پرداخته، بلکه تطبیقی با زبان‌های هندواروپایی نیز انجام داده است تا تحول تاریخی و معنایی این مفاهیم روشن‌تر شود. هدف اصلی پژوهش، ارائه تحلیلی جامع از شبکه واژگانی مرتبط با آفرینش در قرآن کریم و کمک به درک عمیق‌تر این مفاهیم است.

پیشینه پژوهش

در پژوهش‌های گذشته، واژگان کلیدی قرآن کریم از منظرهای مختلف معنایی، زبان‌شناختی، و ریشه‌شناسی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. این مطالعات هر کدام به تحلیل جنبه‌های خاصی از مفاهیم

قرآنی پرداخته و روش‌های متفاوتی را برای درک بهتر معانی این واژگان به کار گرفته‌اند. در ادامه به برخی از مهم‌ترین مطالعات پیشین اشاره می‌شود:

۱- مقاله «بازخوانی واژه فلق براساس سیاق سوره» اثر محمد حسین نقی‌زاده و صمد عبداللہی عابد (۱۳۹۹ش) در مجله مشکوه (صص ۸۹-۱۰۶)، به تحلیل معنای واژه «فلق» پرداخته است. این پژوهش با بررسی کاربرد این واژه در سوره فلق، ابعاد معنایی جدیدی را استخراج کرده است.

۲- مقاله «ریشه‌شناسی تاریخی واژگان و اثر آن بر فهم مفردات قرآن کریم؛ مطالعه موردی ریشه قسط» نوشته محمدحسین اخوان‌طبسی و یحیی میرحسینی (۱۳۹۵ش) در مجله پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن (صص ۱۱۳-۱۳۲)، به تحلیل تاریخی واژه «قسط» پرداخته و اهمیت ریشه‌شناسی واژگان قرآنی برای فهم دقیق‌تر مفاهیم متنی را بررسی کرده است.

۳- مقاله «رویکردی زبان‌شناختی پیرامون چندمعنایی واژه رحمہ در قرآن» نوشته ابوالفضل سجادی و سمیه ماستری فراهانی (۱۳۹۴ش) در مجله فصلنامه علمی پژوهش‌های ادبی-قرآنی (صص ۲۷-۴۶)، چندمعنایی واژه «رحمه» را از منظر زبان‌شناختی بررسی کرده است. این پژوهش لایه‌های مختلف معنایی واژه را در بافت آیات قرآنی شناسایی کرده است.

۴- مقاله «تبارشناسی واژه زوج در زبان‌های آفروآسیایی و هندواروپایی با کاربردهای قرآنی - عهدین» نوشته محمدعلی همتی و همکاران (۱۴۰۰ش) در مجله پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن (صص ۱۷۱-۱۹۰)، به بررسی تاریخی و تطبیقی واژه «زوج» در قرآن و زبان‌های باستانی پرداخته است. این مطالعه نشان می‌دهد که واژه «زوج» دارای ریشه‌های مشترکی در زبان‌های آفروآسیایی و هندواروپایی است.

پژوهش حاضر به جای تمرکز بر یک یا چند واژه خاص، شبکه‌ای از واژگان مرتبط با آفرینش در قرآن کریم را تحلیل می‌کند. این تحقیق با استفاده از روش‌های ریشه‌شناسی و بررسی سیر تحول تاریخی، به تحلیل واژگانی مانند «خلق» و دیگر واژگان کلیدی مرتبط با آفرینش می‌پردازد. ویژگی برجسته این مطالعه، رویکرد تطبیقی آن است که واژگان قرآنی را با زبان‌های سامی (عبری و آرامی) و هندواروپایی مقایسه کرده و تحول معنایی این واژگان را در بسترهای مختلف زبانی و فرهنگی بررسی می‌کند. در نهایت، این تحقیق شبکه‌ای از معانی مرتبط با آفرینش در قرآن را روشن کرده و به درک عمیق‌تری از پیوندهای زبانی و فرهنگی میان قرآن و متون باستانی کمک می‌کند.

این پژوهش ابتدا به تحلیل معنایی و زبان‌شناختی واژه «خلق» می‌پردازد که یکی از مهم‌ترین واژگان برای توصیف فرآیند آفرینش است و سپس سایر واژه‌های کلیدی مرتبط با آفرینش را مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

۱. بررسی واژگان کلیدی آفرینش در قرآن

در قرآن آیاتی^۳ مشاهده می‌شود که از فعل «خَلَقَ» برای آفرینش آسمان‌ها و زمین استفاده شده است: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (انعام/۷۳). قرآن به مسئله «خلق» توجه ویژه‌ای نموده است. «خَلَقَ» که مصدر است و از ریشه خ ل ق می‌آید، به معنای مخلوقات است. در لغت، «خلق» به معنی آفرینش است و در فلسفه به معنای ایجاد و در عرفان به معنای تجلی خداوند است. همچنین در آموزه‌های فلسفی، به معنای تبدیل عدم به وجود یا تبدیل وجود به وجود است. «خلق» در اصل به معنای سنجش و اندازه‌گیری است و در عرف دین به معنای ایجاد و ابداع بدون الگو استفاده می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۱۴). در تفاوت بین «خَلَقَ» و «خُلِقَ» آمده است که هر دو در اصل یک معنا دارند، اما «خَلَقَ» غالباً در مورد شکل و هیأتی که با چشم دیده می‌شود به کار می‌رود، در حالی که «خُلِقَ» بیشتر به سجیه‌هایی که با بصیرت درک می‌شوند، اشاره دارد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۹۷). واژه خلق و مشتقات آن ۲۶۱ بار در قرآن کریم به کار رفته است.

«خلق» در زبان عربی به معنای اندازه‌گیری و پدید آوردن چیزی به شکلی است که پیش از آن سابقه نداشته باشد و واژه‌های «الخالق و الخلاق» تنها برای خدا به کار می‌روند و «خالق» به معنای صانع است (فراهیدی، ازهری، راغب اصفهانی، ابن منظور، فیروزآبادی، ذیل «خلق»). در قرآن کریم نیز مراحل مختلف تکامل جنین با واژه «خلق» توصیف شده است (زمر/۶۷) (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۳، ص ۱۳۰). ابن عربی معتقد است که خلق دو قسم است: خلق تقدیر و خلق ایجاد که با کیفیات و تبدیلات همراه است (ابن عربی، ۱۲۹۳ق، ج ۲، ص ۶۷۵).

واژه «خلق» در زبان‌های مختلف مشتقات و معادل‌های متعددی دارد که همگی به مفهوم آفریدن و ایجاد کردن اشاره دارند. در بررسی سیر تاریخی این واژه در زبان‌های اروپایی، به‌ویژه در انگلیسی و فرانسوی، فعل «create» و مشتقات آن، از جمله «creature» (مخلوق) و «creator» (آفریدگار)، به طور مستقیم از لاتین گرفته شده‌اند. این واژه‌ها ریشه در فعل لاتینی «creare» به معنای «ایجاد کردن» یا «تولید کردن» دارند که در قرن ۱۳ میلادی از طریق زبان فرانسوی باستان وارد انگلیسی شده است (آیتو، ۱۳۸۶ش، ص ۳۱۴). در فرانسوی، فعل «créer» به معنای «خلق کردن» در قرن ۱۵ میلادی به کار رفته و واژه‌های مرتبط مانند «créature» به معنای مخلوق نیز از همین ریشه گرفته شده‌اند (Dauzat, 1938, p. 218). در زبان‌های باستانی، مانند اوستایی، معادل‌هایی برای مفهوم

۳. (بقره/۱۶۴، آل عمران/۱۹۰، اعراف/۵۴، توبه/۳۶، یونس/۳).

خلقت وجود دارد. واژه‌هایی مانند «آدان» و «آستونت» به معنای «پیدایش» و «آفرینش» به کار رفته‌اند که به فرآیند ایجاد و آفرینش اشاره دارند (بهرامی، ۱۳۶۹ ش، صص ۱۵۱-۲۱۴).
واژه خَلَقَ (Khalaqa) در عربی به معنی «ایجاد کردن» به وجود آوردن است (Mayrhofer, 1992, p. 213) و دارای کاربردهای گوناگونی در زبان عربی کلاسیک است. به عنوان مثال، علاوه بر معنای اصلی «ایجاد»، این واژه به «مدل‌سازی، ساختن و اختراع» نیز اشاره دارد (Wehr, 1979, p. 1225). در زبان عبری، واژه בָּרָא (Bārā') نیز به معنی «ایجاد کردن» به کار می‌رود و شباهت معنایی نزدیکی با «خلق» در عربی دارد (Alcalay, 1990, p. 135). این شباهت معنایی بین دو زبان عبری و عربی نشان‌دهنده پیوندهای عمیق زبانی و تاریخی آنهاست. همچنین، واژه בָּרָא (bārā) در زبان آرامی نیز به معنای «آفرینش» یا «به وجود آوردن» است و مشابه واژه عبری בָּרָא (Jastrow, 1903, p. 125) می‌باشد. این نشان‌دهنده وجود یک ریشه معنایی مشترک در زبان‌های سامی است.

در سایر زبان‌ها نیز مفاهیم مشابهی برای «ایجاد کردن» وجود دارد. در یونانی، واژه κτίζω (Ktízō) به معنی «ساختن و ایجاد کردن» به کار می‌رود و با وجود اینکه ریشه‌شناسی مستقلی دارد، معنایی نزدیک به «خلق» دارد (Liddell & Scott, 1940, p. 982). در سانسکریت، واژه कृ (Kr) به معنای «انجام دادن، ساختن و ایجاد کردن» است و از لحاظ معنایی به واژه‌های عربی و عبری مرتبط است (Monier-Williams, 1899, p. 527). در نهایت، در زبان در لاتین، کلمه Creo به معنی «ایجاد و به وجود آوردن» است و به‌رغم داشتن ریشه‌شناسی مستقل، معنای مشابهی با «خلق» در عربی و عبری دارد (Lewis, 1879, p. 449). این ارتباطات میان‌زبانی نشان می‌دهد که مفهوم «ایجاد» و «آفرینش» در بسیاری از زبان‌ها، به‌رغم تفاوت‌های ریشه‌شناختی، از معانی مشترکی برخوردار است.

قرآن با استفاده از شبکه‌ای منسجم از واژگان خاص به موضوع آفرینش و پیدایش پرداخته است، به‌گونه‌ای که هر واژه به نوعی از خلقت و مرحله‌ای از آن اشاره دارد. در ادامه، به بررسی واژگان کلیدی مرتبط با آفرینش در قرآن کریم، سیر تاریخی و تحلیل تطبیقی این واژگان با زبان‌های سامی و زبان‌های هندواروپایی خواهیم پرداخت.

۱-۱. خلقت با جریان امری لطیف

مفهوم «دمیدن» در قرآن کریم به عنوان یکی از مراحل آفرینش، در واژگانی چون «نفس»، «نفث»، «نفخ» و «نفخ» تجلی یافته است. هر یک از این واژه‌ها به ابعاد متفاوتی از این مفهوم اشاره دارند:

واژه «نَفْس» و مشتقات آن ۱۹۵ بار در قرآن کریم به کار رفته و به معنای ذات و حقیقت شیء است. ابن فارس بیان می‌کند که خروج نسیم، معنای اصلی «نَفْس» است و جان انسان نیز به این دلیل «نَفْس» نامیده می‌شود که بقای آن به نفس وابسته است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۶۰). برخی پژوهشگران معتقدند که واژه‌های «نَفْس» و «نَفَس» از یک ریشه هستند و معانی دیگری را به نوعی با این معنا ارتباط می‌دهند. این واژه به معنای «روح» نیز به کار رفته و در قرآن آمده است: ﴿أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ﴾ (انعام/۹۳) (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۲۸۵). علامه به ارتباط این واژه با قوام انسان اشاره می‌کند و می‌گوید که حس و حرکت انسان به جریان خون وابسته است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، صص ۱۷۹-۱۷۸).

در زبان عبری، واژه «נפש» (نَفَش) و در آرامی «ܢܦܫܐ» (نَفْشا) به معنای «نَفْس» و «روح» انسان است. این واژه در آرامی به معنای‌های متعددی از جمله روح، جان و خود به کار می‌رود و با واژه «خوست» «ܚܘܨܬܐ» در آرامی که به معنای «خود» یا «خویشتن» است، نزدیک است (Davidson, 1904). در متون مقدس عهد عتیق، این واژه بیشتر به معنای نفس کشیدن و بازدم به کار می‌رفت، اما پس از مسیحیت، معنای «روح» یا «جان» نیز به آن افزوده شد. به این ترتیب، معنای واژه «نَفْس» در طول زمان توسعه یافته و کاربرد آن گسترش یافته است.

واژه «نَفَث» در زبان عربی به معنای «پاشیدن مقدار کمی بزاق» است و کمتر از «نَفَلَ» به کار می‌رود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۱۹۵). در صحاح و قاموس، «نَفَث» مشابه به «نَفَخ» توصیف شده، اما با آن متفاوت است و بیشتر به عمل دمیدن اشاره دارد (جوهری، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۹۵؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۷۵). و در قرآن نیز آمده است: ﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾ (فلق/۴)، برخی محققین «نفاثات» را به نیروهای دمنده‌ای مرتبط دانسته‌اند که می‌تواند به انبساط جهان اشاره کند (قرشی بنایی، ۱۳۷۱ش، ج ۳، ص ۲۳۷). در عین حال، تفسیرهای مختلفی درباره «نفاثات» وجود دارد، از جمله اینکه به «نفوس شریره» یا وسوسه‌های شیطانی اشاره دارد (قرشی بنایی، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۹۸). طبرسی در تفسیر خود «نَفَث» را شبیه به «نَفَخ» معرفی می‌کند و تاکید دارد که این واژه به معنی دمیدن است، نه انداختن بزاق (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۰، ص ۴۹۲). امام علی (ع) و امام صادق (ع) نیز به مفهوم دمیدن معنوی اشاره کرده‌اند (صبحی صالح، ۱۳۷۴ش، ج ۱، ص ۳۰۶؛ کلینی، ۱۳۶۳ش، ج ۲، ص ۲۶۷). در نهایت، امام علی (ع) در نهج البلاغه، اعمال نیک و جهاد را به «نَفَث» تشبیه کرده و اهمیت آن را بیان می‌کند (صبحی صالح، ۱۳۷۴ش، ج ۱، ص ۵۴۲).

واژه «نَفَحَ» در زبان عربی به معنای بو و رایحه، به‌خصوص وزش باد، کاربرد دارد و مشتقات آن شامل «نافح»، «منافح» و «نفاح» می‌شود (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۳۴۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ص

۶۴۵. در ادبیات عرب، عبارت «نفع الريح ينفخ نفحا» به وزش بادی خوشبو اشاره دارد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۳۷۷). در قرآن آمده است: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (حجر/۲۹)، در تفسیرها، «نفخ» به معنای دمیدن هوا و به‌ویژه دمیدن روح در بدن است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۱۵۴). برخی منابع «لفحه» را به عنوان واژه‌ای مشابه با «نفحه» می‌دانند و آن را به تغییر رنگ صورت از گرما نسبت می‌دهند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۲۵۲). فخررازی در تفسیر خود به باد ملایم و عذاب اشاره می‌کند که به شکل بو و رایحه تأثیرگذار است (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۲، ص ۱۴۸). در نهایت، واژه «نفخ» به ایجاد ارتباط میان بدن و روح اشاره دارد و در متون تفسیری به زندگی و ویژگی‌های انسانی تعبیر می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۳، ص ۱۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۷، ص ۱۲۶).

نگاه تاریخی به واژه‌های «نفخ» و «نفخ»، نشان می‌دهد که مفاهیم مرتبط با «دمیدن» و «باد کردن» در زبان‌های مختلف دارای ریشه‌های مشترکی هستند و تطابق معنایی و ساختاری را در فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف نمایان می‌سازد. در زبان انگلیسی واژه *inflate* به معنای باد کردن یا متورم شدن، از کلمه لاتین *inflatus* مشتق شده که به معنای «دمیدن به داخل» است. این واژه از فعل *inflare* به وجود آمده که ترکیبی از پیشوند *in* و جزء *flare* به معنای «دمیدن» می‌باشد. همچنین، ریشه هند و اروپایی *bhla* به معنای «فوت کردن» نیز با کلمه *blow* مرتبط است (آیتو، ۱۳۸۶ش، ص ۶۶۱). در زبان فرانسه، واژه *souffler* به معنای «دمیدن» از قرن دوازدهم و ریشه‌های *sub* و *flare* شکل گرفته است. این واژه و کلمه *bellows* (دمنده) در قرن پانزدهم رایج شد، تأثیرات مشابهی را نشان می‌دهند (Dauzat, 1938, p. 676). در زبان عبری، واژه נָפַח (Nafáḥ) به معنای «دمیدن» (Brown & Briggs, 2000, p.658) و در زبان آرامی، واژه نَفَحَ (Nafḥā) نیز به معنای «دمیدن» به کار می‌روند (Payne Smith, 1903, p. 420). هر دو واژه از ریشه‌های مشترک در زبان‌های سامی قدیم نشأت گرفته‌اند.

۲-۱. خلقت از نوع روایندن و بذر افشانی

در قرآن کریم واژگان «زرع»، «حرث» و «نبت» برای توصیف آفرینش انسان و ارتباط آن با کشاورزی به کار رفته‌اند. واژه «زرع» به معنای کاشت بذر در زمین و به‌ویژه کشت محصولات زراعی اشاره دارد و نتیجه کار کشاورز را نیز شامل می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۲۰۰؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۵۵؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۶۲۰).

واژه «حرث» به معنای شخم زدن و آماده کردن زمین برای کاشت بذر است و فرآیند آماده‌سازی زمین برای کشاورزی را توصیف می‌کند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۲۳؛ زبیدی، ۱۳۰۶ق، ج ۴، ص ۱۴۷؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۹۱).

واژه «نبت» از ریشه ن-ب-ت به معنای «رشد کردن» و «رویدن» است و به گیاهانی که تازه از زمین بیرون آمده‌اند اشاره دارد ﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾ (نوح/۱۷) (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۳۱۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۵۰؛ زبیدی، ۱۳۰۶ق، ج ۵، ص ۱۵۵).

در قرآن، واژه‌های «زراع» و «حرث» به تفاوت بین عمل انسان و خداوند در رشد گیاهان اشاره می‌کنند ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ﴾ (واقعۀ ۶۳)، ﴿أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الَّذِينَ أَرْعَوْهُ﴾ (واقعۀ ۶۴)، خداوند عامل اصلی در فرآیند رشد و رویش است، در حالی که انسان فقط بذر را می‌کارد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۱۳۵). در سوره عبس نیز فرآیند زراعت و رویش گیاهان به عنوان نشانه‌ای از قدرت خداوند ذکر شده است (عبس/۲۴-۲۸). آفرینش انسان نیز مانند رویش گیاهان به عناصر زمین وابسته است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۳۳).

بررسی سیر تاریخی واژه‌های «زراع» و «نبت» در زبان‌های دیگر نشان‌دهنده مفاهیم مشابهی چون «کاشت»، «جوانه زدن» و «رشد» است که به پیوندهای عمیق معنایی و فرهنگی بین این زبان‌ها اشاره دارند. در انگلیسی، کلمه plant علاوه بر معنای گیاه، به مفاهیمی مانند ماشین‌آلات، کارخانه، جاسوس و پاپوش اشاره دارد. این واژه از ریشه لاتین planta به معنای جوانه و شاخه نورسته گرفته شده است و فعل لاتین plantare به معنای کاشتن و مستقر کردن، منشأ کلمات انگلیسی مانند plant (کاشتن)، transplant (پیوند زدن) و plantain (بارهنگ) شده است (آیتو، ۱۳۸۶ش، ص ۸۹۰). واژه germ در انگلیسی نیز با مفاهیم جوانه زدن و رویدن ارتباط دارد و از لغت لاتین germen به معنای جوانه و شاخه گرفته شده است. این ریشه در کلماتی مانند germinate (رویدن) و generate (تولید کردن) دیده می‌شود (آیتو، ۱۳۸۶ش، ص ۵۵۶). در زبان فرانسه، واژه semer (بذرپاشی) از semen به معنای بذر آمده و جایگزین واژه serere شده است (Dauzat, 1938, p. 660).

واژه زَرَع (Zara) در عربی به معنی «کاشت» است (Mayrhofer, 1992, p. 881). در عربی کلاسیک نیز زَرَع (Zara) به معنی «کاشت، محصول و کشاورزی» آمده است (Wehr, 1979, p. 1225). در زبان عبری، זָרַע (Zera) به معنی «کاشت یا کاشتن» است و ریشه‌شناسی مشابهی با «زَرَع» دارد (Alcalay, 1990, p. 985). در آرامی، זָרַח (Zera) نیز به معنی «کاشت» است و ریشه‌شناسی مشابهی با זָרַע دارد (Jastrow, 1903, p. 1050). این نشان‌دهنده پیوندهای عمیق

زبانی و تاریخی میان زبان‌های سامی است. در سایر زبان‌ها نیز مفاهیم مشابهی برای «کاشت» وجود دارد. در یونانی، σπείρω (Speirō) به معنی «کاشتن و پراکنده کردن دانه» است و با وجود اینکه ریشه‌شناسی مستقلی دارد، معنایی نزدیک به زرع دارد (Liddell & Scott, 1940, p. 1707). در سانسکریت، बिज (Bīja) به معنی «دانه و اسپرم» است و از لحاظ معنایی به واژه‌های عربی و عبری مرتبط است (Monier-Williams, 1899, p. 649). در نهایت، در زبان لاتین، Sero به معنی «کاشت» است و ریشه‌شناسی مستقلی دارد (Lewis, 1879, p. 1812).

واژه نَبَت (Nabat) در عربی به معنی «جوانه زدن و رشد» است (Mayrhofer, 1992, p.412). در عربی کلاسیک نیز نَبَت (Nabat) به معنی «جوانه زدن، رشد، گیاه و پوشش گیاهی» آمده است (Wehr, 1979, p. 832). در زبان عبری، נֶפֶץ (Nešem) به معنی «جوانه یا شلیک» است و برخی از محققان ارتباط احتمالی بین نَبَت و נֶפֶץ را پیشنهاد می‌کنند (Alcalay, 1990, p. 640). در آرامی، نَبَت (Nabtāyā) به معنی «جوانه زدن یا رشد» است و ریشه‌شناسی و معنای مشابهی با نَبَت عربی دارد (Jastrow, 1903, p.79). در سایر زبان‌ها نیز مفاهیم مشابهی برای «جوانه زدن» وجود دارد. در یونانی، βλαστάνω (Blastánō) به معنی «جوانه زدن و برای قرار دادن شاخه‌ها» است و دارای ریشه‌شناسی مستقلی است (Liddell & Scott, 1940, p.339). در سانسکریت، अंकुर (Āṅkura) به معنی «جوانه و شلیک» است (Monier-Willia, 1899, p. 25). در نهایت، در زبان لاتین، Germen به معنی «جوانه یا نهال» است و ریشه‌شناسی مستقلی دارد (Lewis, 1879, p. 656).

واژه حرث (Haratha) به معنی «زراعت، شخم زدن و کشت» است (Mayrhofer, 1992, p.297). در عربی کلاسیک، حرث همچنین به معنی «کار کردن زمین، آماده شدن برای کاشت و شخم زدن» به کار می‌رود (Wehr, 1979, p.202). در زبان عبری، کلمه חָרַשׁ (Hāraš) به معنی «کار زمین یا شخم زدن» است و برخی محققان ارتباط بین حرث و חָרַשׁ را پیشنهاد می‌کنند (Alcalay, 1990, p.418). اصطلاح آرامی حِلْد (Ḥald) نیز ریشه‌شناسی و معنای مشابهی با חָרַش دارد و به «کار در زمین یا شخم زدن» اشاره می‌کند (Jastrow, 1903, p.870). در سایر زبان‌ها نیز مفاهیم مشابهی برای «شخم زدن» وجود دارد. در یونانی، کلمه ἀρόω (Aroō) به معنی «شخم زدن و کشت» است و دارای ریشه‌شناسی مستقلی می‌باشد (Liddell & Scott, 1940, p.161). در سانسکریت، کلمه कृषि (Kṛṣi) به معنای «کشاورزی، کشت و شخم زدن» است (Monier-Willia, 1899, p.532). در نهایت، در زبان لاتین، کلمه

Aro به معنی «شخم زدن و کشت» است و دارای ریشه شناسی مستقلی می‌باشد، Lewis, 1879, (p.162).

این ارتباطات میان‌زبانی نشان‌دهنده ارتباطات عمیق معنایی و تاریخی و فرهنگی در زمینه کشاورزی و رشد گیاهان هستند، که ریشه‌های مشترکی را در این زبان‌ها به نمایش می‌گذارند.

۳-۱. خلقت با پراکندگی و انتشار در حال خردی

واژه «ذریه» و مشتقات آن نظیر «ذره»، «ذرو» و «ذراً» به معنای پراکندگی و انتشار در مقیاسی کوچک اشاره دارد: ﴿ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (آل عمران/۳۴)، ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ (ملک/۲۴).

ابن فارس، ریشه «ذریه» را از «ذره» به معنای لطافت و پراکندگی دانسته است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳۴۳). زمخشری نیز به کاربرد «ذره» برای توصیف مورچگان کوچک و ذرات پراکنده در هوا اشاره کرده است (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ص ۱۴۲). ابن منظور توضیح می‌دهد که «ذریه» به اشتقاق از «ذر» منسوب است و با قواعد دستوری متفاوت آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۳۰۴). راغب اصفهانی به سه نظریه مختلف در مورد اشتقاق این واژه اشاره کرده است: از جمله اینکه از ریشه «ذراً» الله الخلق» یا «ذرو» است که به مرور با ادغام به «ذریه» تبدیل شده (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۷۸). جوهری نیز این واژه را به معنای نسل دانسته و معتقد است که در اصل «ذریئه» بوده است (جوهری، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۵۱). طریحی معتقد است که «ذرّ» به معنای پراکندن ذرات ریز است (طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۳، ص ۳۰۶). همچنین، مصطفوی تأکید می‌کند که این واژه به پراکندگی در مقیاسی کوچک اشاره دارد (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۳، ص ۳۰۶). واژه «ذریه» اگرچه به ظاهر مفرد است، اما غالباً در معنای جمع به کار می‌رود و به همین دلیل واژه‌های «ذریات» و «ذرائی» جمع‌الجمع آن محسوب می‌شوند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳۴۳). واژه «ذاریات» نیز از ریشه «ذرو» گرفته شده و به معنای بادی است که ذرات خاک و غیر آن را پراکنده می‌کند (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۶۰۸).

واژه «ذره» (Dhar') در زبان عربی به معنای «پراکندن» است و در زبان عربی کلاسیک کاربردهای متنوعی دارد (Wehr, 1979, p. 456). در زبان عبری، واژه זֶרָא (Zera') به معنای «پراکندن» و «کاشت» است و این واژه به ریشه مشترک با ذره عربی اشاره دارد (Alcalay, 1990, p. 880). همچنین، در زبان آرامی، واژه זֶרָא (Zera') نیز به معنای «پراکندن» و «کاشت» به کار می‌رود و نشان‌دهنده ارتباط معنایی با عربی و عبری است (Jastrow, 1903, p.1350). در زبان لاتین، واژه dispersus به معنای «پراکنده» از ریشه dispergere به معنای «پراکنده کردن» است و مفهوم

مشابهی در زبان‌های هند و اروپایی دارد (Lewis, 1879, p.500). واژه «ذره» در زبان فرانسه به شکل disperse از ریشه لاتین disperser به معنای پراکندگی گرفته شده است و این مفهوم در قرون دوازدهم تا هفدهم ظاهر شده است (Dauzat, 1938, p. 250). در یونانی، واژه σκορπίζω (skorpizō) به معنای «پراکندن» نیز به این مفهوم مرتبط است (Liddell & Scott, 1940, p.1495). در زبان سنسکریت، واژه व्याप्ति (vyāpti) به معنای «پراکندن» یا «گسترش» آمده که نشان‌دهنده مفهومی مشابه است (Monier-Willia, 1899, p.685). این واژه‌ها و ریشه‌ها، پیوندهای عمیق معنایی و زبانی را بین زبان‌های سامی و هند و اروپایی نشان می‌دهند.

۴-۱. خلقت از نوع شکفتن و شکافتن

در قرآن کریم، به نوع خاصی از آفرینش اشاره می‌شود که شامل شکافتن و دریدن پرده عدم برای به وجود آوردن هستی است. این مفهوم به وضوح در واژه‌هایی مانند «فطر»، «فلق» و «خرق» مشاهده می‌شود.

واژه «فطر» در قرآن به معنای شکافتن و آغاز خلقت آمده است. خداوند در سوره فاطر به عنوان «فاطر» آسمان‌ها و زمین معرفی شده: ﴿فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (فاطر/۱). این کلمه از ریشه «ف ط ر» به معنای شکافتن طولی و پدید آوردن از عدم است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۶۴۰). طبرسی بیان می‌کند که «فطر» به معنای شکاف است و خداوند با شکافتن، کائنات را خلق کرده است (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۴، ص ۴۳۳). برخی مفسران مانند طریحی «فطر» را به معنای خلق نوآورانه و اختراعی از عدم دانسته‌اند (طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۳، ص ۴۳۸). علامه طباطبایی «فطر» را به معنای پدید آوردن از عدم و «خلق» را به معنای ترکیب چند ماده برای ساختن چیزی جدید می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، ص ۲۹۹). فخر رازی نیز «فاطر» را به معنای خالق بدیع بیان کرده و بر قدرت و حکمت خداوند تأکید دارد (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، صص ۱۰۲-۱۰۴). ابن عباس این معنا را تأیید کرده است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۸۱، ص ۳۶۹).

واژه «خرق» در قرآن به معنای شکافتن و پاره کردن آمده است و در سوره کهف به آن اشاره شده است: ﴿فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا﴾ (کهف/۷۱). این واژه به معنای سوراخ کردن یا ایجاد شکاف در چیزی است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۷۱). ابن فارس نیز «خرق» را به معنای پاره کردن و شکافتن می‌داند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۰۱). در لغت‌نامه‌ها، این واژه همچنین به ساختن و افتراء نیز اشاره دارد. راغب اصفهانی بیان می‌کند که «خرق» دارای معنای گسترده‌تری است و در داستان عالم که کشتی را سوراخ می‌کند، این عمل به عنوان فساد تلقی نمی‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۲۴۸).

واژه «فلق» (با فتح فاء و سکون لام) در قرآن به معنای «شکافتن» است و به مواردی چون «فالق» (شکافته) و «انفلاق» (شکافته شدن) اشاره دارد. در آیات اول سوره فلق، خداوند به پیامبر (ص) فرمان می‌دهد به پروردگار شکافته پناه ببرد: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ - مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴾ (فلق/۱-۲) (طبرسی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۵۲۳). طبرسی «فلق» را به معنای شکاف وسیع تعریف کرده و در قاموس‌های مختلف، به معانی دیگری مانند صبح و دره اشاره شده است (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۲۷۷). علامه طباطبایی معتقد است که مفهوم «فلق» در این آیات، به معنای تمام خلقت است و نه تنها صبح، گرچه صبح یکی از مصادیق فلق است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۳۹۲). بر اساس تفسیرهای مختلف، شکاف نور صبح بر تاریکی می‌تواند به شروع خیر و روشنائی تعبیر شود (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳۲، ص ۱۹۲). بعضی روایات اشاره به این دارند که فلق ممکن است به چاهی در دوزخ نیز تعبیر شود، هرچند این ممکن است تنها یکی از مصادیق آن باشد (شروتی، ۱۸۹۳م، ذیل واژه فلق). همچنین، تعبیر «من شر ما خلق» به این معنا نیست که آفرینش الهی به ذات خود شر دارد، بلکه نشان‌دهنده عظمت پروردگار است که هر موجودی را از عدم به وجود می‌آورد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۳۹۲).

در آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾ (انعام/۹۵)، خداوند به‌عنوان شکافته دانه‌ها و هسته‌ها توصیف شده است، که نشان‌دهنده تدبیر و آفرینش الهی است (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۶، ص ۲۳۲). مفسران به معنای «فالق» اشاره کرده‌اند که به معنای شکافته یا آفریننده دانه است و به رشد گیاهان و میوه‌ها ارتباط دارد (قرشی بنابی، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۲۰۲). همچنین، آیه به تفاوت میان دانه و هسته اشاره دارد، که در علم نباتی نیز معتبر است (مخلص، ۱۳۹۸ش، ص ۱). از دیگر مفاهیم مرتبط با این واژه، می‌توان به زیبایی در خلق و تدبیر الهی اشاره کرد. در آیات مختلف، شکافندگی بامداد و آفرینش گیاه از دانه به‌عنوان نمادی از تدبیر خداوند ذکر شده است (مراغی، ۱۳۶۵ش، ج ۷، ص ۱۹۸). ماده «حب» در زبان عربی نیز به معنای «دوست داشتن» و «دانه» مطرح شده و در قرآن کریم ۹۴ بار به‌کار رفته است (عبدالباقی، ۱۳۶۴ش، ذیل ح ب ب). به‌طور کلی، آیات ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾ (انعام/۹۵)، ﴿كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ﴾ (بقره/۲۶۱)، نمایانگر اعجاز علمی و آفرینشی خداوند هستند که در موارد مختلفی مانند شکافتن دانه‌ها و ایجاد زندگی از غیر زندگی به‌کار رفته‌اند. این معانی نشان‌دهنده کمال تدبیر الهی و نظم موجود در آفرینش است. در ادامه به بررسی ریشه‌شناسی و سیر تاریخی واژگان مرتبط با شکفتن و شکافتن خواهیم پرداخت تا به درک عمیق‌تری از تحولات زبانی و معنایی آن‌ها دست یابیم.

واژه split در انگلیسی که به معنای «شکافتن» است، از واژه هلندی میانه splitter و واژه آلمانی spleissen گرفته شده است، که به معنای «با هم بافتن و چسباندن» هستند. این واژه در ارتباط با splice است که از ریشه ماقبل تاریخی spleid مشتق شده و همچنین با واژه spel که منشأ spill (به معنای «ریختن مایعات»)، ارتباط دارد (آیتو، ۱۳۸۶ ش، ج ۱۱۲۳). این موضوع به خوبی نشان می‌دهد که چگونه معنای اصلی یک واژه می‌تواند در زبان‌های مختلف تفاوت‌های ظریفی داشته باشد، اما در عین حال از یک ریشه مشترک سرچشمه بگیرد.

واژه خرق (Kharq) در عربی به معنای «سوراخ کردن و پاره کردن» است (Mayrhofer, 1992, p. 255). در عربی کلاسیک نیز خرق (Kharq) به معنای «سوراخ کردن، پاره کردن، شکستن و نقض» آمده است (Wehr, 1979, p. 786). در عبری، کلمه קָרַע (Qara) به معنای «پاره کردن» است و برخی محققان ارتباط احتمالی بین خرق و קָרַע را پیشنهاد می‌کنند (Alcalay, 1990, p. 875). در آرامی، کلمه מִד (Qara) به معنای «پاره کردن» است و ریشه‌شناسی و معنای مشابهی با קָרַע دارد (Jastrow, 1903, p. 875). در یونانی، اصطلاح ῥήγνυμι (Rhégnyimi) به معنای «شکستن یا پاره شدن» است و دارای ریشه‌شناسی مستقلی است (Liddell & Scott, 1940, p. 1697). در سانسکریت، کلمه भिद् (Bhid) به معنای «تقسیم یا شکاف» است (Monier-Willia, 1899, p. 700). در لاتین، Frango به معنای «شکستن» است و دارای ریشه‌شناسی مستقلی می‌باشد (Lewis, 1879, p. 692).

واژه فطر (Fuṭūr) در عربی به معنای «شکستن، باز کردن، شروع» است و در فرهنگ سامی تطبیقی به شکستن اشاره دارد (Mayrhofer 1992, p. 454). در عربی کلاسیک، این واژه نیز به معنای «شکستن و شروع و سریع» اشاره دارد (Wehr, 1979, p. 578). در عبری، کلمه פִּתַּח (Pétaḥ) به معنای «باز کردن» است و برخی محققان ارتباط احتمالی بین فطر و פִּתַּח را مطرح کرده‌اند (Alcalay, 1990, p. 786). در آرامی، کلمه פִּתַּח (Pataḥ) دارای معنایی مشابه با פִּתַּח است و به «باز کردن یا شکستن» اشاره دارد (Jastrow, 1903 p. 875). در یونانی، اصطلاح ἀνοίγω (Anoígo) به معنای «باز کردن یا گشایش» است و ریشه‌شناسی مستقلی دارد (Liddell & Scott, 1940, p. 127).

واژه فلق (Falag) در عربی به معنای «تقسیم و شکاف» است و در فرهنگ سامی تطبیقی به این معنای اشاره شده است (Mayrhofer, 1992, p. 456). در عربی کلاسیک، این واژه همچنین به معنای «سپیده دم و شکاف» نیز به کار می‌رود (Wehr, 1979, p. 578). در عبری، کلمه פֶּלֶח (Péleḥ) به معنای «شکاف یا تقسیم» است و برخی محققان ارتباط بین فلق و פֶּלֶח را پیشنهاد کرده‌اند.

و در آرامی، اصطلاح **פלג** (Palag) معنای مشابهی با **נִפְלַג** دارد و به «شکاف یا تقسیم» اشاره دارد (Alcalay, 1990, p.786). در یونانی، کلمه **σχίζω** (Schízō) به معنی «تقسیم» است و دارای ریشه‌شناسی مستقلی می‌باشد (Liddell & Scott, 1940, p.1755). در لاتین، کلمه **findo** به معنی «تقسیم و شکافتن» است و ریشه‌شناسی مستقلی دارد (Lewis, 1879, p.692).

۵-۱. خلقت با جریان گسترده‌گی و انبساط

واژه‌های «روح» و «ریح»، در اصل به مفاهیمی همچون نسیم و جریان هوا اشاره دارند. عنصر مشترک در معنای این واژگان «جریان» است که نشان‌دهنده حرکت و انتقال پیوسته هوا یا انرژی است. این واژه‌ها به‌طور گسترده در زبان‌های سامی به کار رفته‌اند و به نوعی بر مفهوم تغییر و پویایی تأکید دارند، که در نهایت به انتقال و جریان مداوم اشاره می‌کند. واژه «روح» هم به جریان مادی و هم به جریان معنوی اشاره دارد و نتیجه حرکتی است که در حال وقوع است (عطار، ۱۴۰۴ق، ص ۳۶۷). ابن‌فارس معتقد است که «روح» از «ریح» مشتق شده و به معنای انبساط و گسترده‌گی است (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۴۵۴). این واژه در قرآن به معنای جان، نفس، و دمیدن نیز به کار می‌رود، و در آیه **﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾** (اسراء/۸۵)، به معنای «نَفَس» و «دویدن» آمده است (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۴۵۶). برخی معتقدند «روح» و «ریح» از یک ریشه مشترک ناشی می‌شوند و به دلیل ویژگی‌های مشترک خود به این نام‌ها خوانده شده‌اند. استعمال واژه «روح» در قرآن متنوع است، از روح مقدس تا نیروی معنوی الهی (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۴۶۲). در زبان عبری، واژه «نَفِیش» به معنای خود و دم و بازدم نزدیک است و واژه «روح» با «ریح» مرتبط است (قرشی بنابی، ۱۳۷۱ش، ج ۳، ص ۱۳۰). در قرآن، «روح» با دو تلفظ مختلف آمده است: «رُوح» به معنای آسایش و نسیم و «رُوح» به معنای جان و رحمت (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۳۱۴). این واژه در قرآن ۷۴ بار با معانی مختلف به کار رفته است و به مفاهیم گوناگونی از جمله روح انسانی، قرآن و جبرئیل اشاره دارد (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۴، صص ۲۵۴-۲۵۷). سیر تاریخی واژه «روح» در زبان‌های مختلف نشان‌دهنده تغییرات معنایی آن است. واژه **Spiritus** در زبان لاتین به معنای «روح» و «نَفَس» بوده و با پنوما در زبان یونانی معادل شده است. در ترجمه هفتادی، این لغت جایگزین واژه عبری **רוח** (روح) به معنای «باد» شده است. **Spiritus** از فعل **spirāre** به معنی «نفس کشیدن» منشأ می‌گیرد و واژه‌هایی چون **aspire** و **expire** از آن مشتق شده‌اند (آیتو، ۱۳۸۶ش، ص ۱۱۲۲). این فعل احتمالاً از پایه هند و اروپایی **peis** یا **spies** نشأت گرفته است، که تقلید صدای دمیدن بوده است. کلمه **pneuma** از فعل یونانی **πνέω** (pnéō) به معنای «دمیدن» یا «تنفس کردن» مشتق شده و به ریشه‌های زبان هندواروپایی مرتبط است که به کلمات مرتبط با نفس و دمیدن اشاره دارد.

در فلسفه یونان باستان، به ویژه در فلسفه هلسینیک و فلسفه‌های هندی مانند یوگا، pneuma به عنوان نیروی حیاتی مطرح می‌شود. در مسیحیت اولیه، این واژه به روح القدس و نیروی الهی تعبیر می‌شود (Beekes, 2009). در دوران امپراتوری سزار آگوستوس، واژه Spiritus معنای «روح» را به خود گرفت و از anima که به معنای «نفس» است، این معنا را به عاریت گرفت (آیتو، ۱۳۸۶ ش، ص ۱۱۹). از واژه‌های هم‌ریشه می‌توان به sperm اشاره کرد که به معنای «نطفه» و «بذر» است و از یونانی sperma گرفته شده است. این واژه همچنین با کلماتی چون diaspora و spore ارتباط دارد. در نهایت، spray نیز ممکن است به این واژه‌ها مرتبط باشد (آیتو، ۱۳۸۶ ش، ص ۱۱۹). واژه روح (Rūḥ) در عربی به معنای «نفس، باد و روح» است (Mayrhofer, 1992, p.642). در عربی کلاسیک نیز روح (Rūḥ) به معنای «نفس، باد، روح» آمده است (Wehr, 1979, p.1047). در عبری، רוּחַ (Rūah) به معنای «نفس، باد یا روح» است و ریشه‌شناسی و معنای مشابهی با روح دارد (Alcalay, 1990, p.885). در آرامی، ܪܘܚܐ (Rūḥā) به معنای «نفس، باد یا روح» است و ریشه‌شناسی و معنای مشابهی با רוּחַ دارد (Jastrow, 1903, p.982). در یونانی، ψυχή (Psyché) به معنای «روح» است و دارای ریشه‌شناسی مستقلی است که احتمالاً مربوط به فعل psychein به معنای «ضربه زدن» است (Liddell & Scott, 1940, p.1697). در سانسکریت، आत्मा (Ātman) به معنای «خود و روح» است (Monier-Willia, 1899, p.10). در لاتین، anima به معنای «روح» است و ریشه‌شناسی مستقلی دارد که احتمالاً مربوط به فعل animare به معنای «برای متحرک شدن» است (Lewis, 1879, p.151).

واژه «ریح» از دیگر واژگان مرتبط با آفرینش در قرآن معانی مختلفی دارد که به بررسی آن‌ها می‌پردازیم: ریح به معنای باد: در آیات مختلف، واژه «ریح» به معنای باد به کار رفته است، به عنوان مثال در آیه‌ای که به حرکت کشتی‌ها اشاره دارد؛ ﴿هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُم فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ﴾ (یونس/۲۲). در این معنا، «ریح» با خاصیت حرکت و جریان مرتبط است و به معنای باد استفاده شده است. ریح به معنای عذاب: در برخی آیات، «ریح» به عنوان نمادی از عذاب و هشدار به بندگان خدا به کار رفته است ﴿مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأُهْلِكَتْ﴾ (آل عمران/۱۱۷). ریح به معنای رحمت: در متون مختلف، واژه «ریح» به صورت جمع (ریاح) برای نشان دادن رحمت و نعمت الهی به کار می‌رود ﴿هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَتِ سَحَابًا ثَقَالًا سَقَتْهُ﴾ (اعراف/۵۷). ریح به معنای بو: در سوره یوسف، «ریح» به معنای بو به کار رفته است، جایی که بوی یوسف به یعقوب می‌رسد ﴿وَلَمَّا فَصَلَ الْعِبرُ قَالَ أَبُوهُم إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ

لَوْ لَا أَنْ تُفْنَدُونَ (یوسف/۹۴). طبق تفسیر طبری، باد از خداوند اجازه می‌گیرد تا این بو را برساند و این اشاره به محبت عمیق یعقوب به یوسف دارد (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۳، ص ۳۳۲). این معانی نشان‌دهنده گستردگی مفهوم «ریح» و کاربردهای مختلف آن در متون دینی است که از عذاب و رحمت تا بو و باد را شامل می‌شود (امروءالقیس، ۲۰۰۴م، ص ۹۹؛ عسکری، ۱۹۹۷م، ص ۲۲۹).

سیر تاریخی واژه «ریح» در زبان‌های مختلف نشان دهنده تغییرات معنایی گوناگونی است. در زبان انگلیسی، واژه Wind به معانی متعددی همچون «باد»، «نفس بریدن»، «بو کشیدن» و «دمیدن در شیپور» را به خود گرفته است. این واژه از ریشه ژرمنی باستانی windaz مشتق شده که در زبان‌های آلمانی، هلندی و سوئدی نیز معادل‌های مشابهی دارد. ریشه هند و اروپایی went نیز با واژه‌های لاتینی مانند ventus (به معنی باد) مرتبط است که منشأ واژگانی نظیر vent (هواکش) و ventilate (تهویه کردن) در انگلیسی شده است. این ارتباط به واژه‌های یونانی aētes و äer نیز گسترش می‌یابد. جالب است که فعل منسوخ wind که به معنای «دمیدن در شیپور» بوده، از همان ریشه است و تا قرن چهاردهم میلادی به معنای «پیچیدن» و «پوشاندن» نیز به کار می‌رفته است (آیتو، ۱۳۸۶ش، ص ۱۳۱۲).

واژه ریح (Rīḥ) در فرهنگ سامی تطبیقی به معنی «باد، هوا و نفس» است (Mayrhofer, 1992, p.578). در عربی کلاسیک، این واژه همچنین به معنی «روح» به کار می‌رود (Wehr, 1979, p.500). در عبری، واژه רוּחַ (Rūaḥ) به معنی «باد، روح یا نفس» است و برخی محققان ارتباطی بین ریح و רוּחַ را پیشنهاد می‌کنند (Alcalay, 1990, p.923). در زبان آرامی، اصطلاح ܪܝܚ (Rūḥā) به «باد، روح یا نفس» اشاره دارد و از نظر ریشه شناسی و معنا با רוּחַ همخوانی دارد (Jastrow, 1903, p.982). در یونانی، کلمه πνεῦμα (Pneuma) به معنی «باد، نفس یا روح» است و دارای ریشه شناسی مستقلی می‌باشد (Liddell & Scott, 1940, p.1424). در سانسکریت، واژه वायु (Vāyu) به معنای «باد، هوا و نفس» اشاره دارد (Monier-Willia, 1899, p.931). در لاتین، کلمه ventus به معنی «باد، هوا یا نسیم» بوده و از ریشه شناسی مستقلی برخوردار است (Lewis, 1879, p.1907).

۱-۶. خلقت با پیوستن و گسستن

در قرآن کریم خداوند به فرآیند آفرینش آسمان‌ها و زمین اشاره می‌کند: ﴿وَأَوَّلَ مَا يَرِ الْأَذِينَ كَفَرُوا أَنْ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾ (انبیاء/۳۰). در این آیه، دو واژه کلیدی «رتق» و «فتق» نقش مهمی در تفسیر موضوع آفرینش ایفا می‌کنند. واژه «رتق» از نظر لغوی به معنای پیوستگی، یکپارچگی، و بسته بودن است، که اشاره به وضعیتی دارد که آسمان‌ها و زمین در آغاز به صورت

یک توده به هم پیوسته وجود داشتند. در مقابل «فتق» به معنای باز کردن، گشایش و جدا شدن است و در این آیه به جدایی آسمان‌ها و زمین از حالت اولیه اشاره دارد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۴۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۴۲؛ طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۵، ص ۱۶۶). مفسران قرآن این آیه را به معنای اشاره به آغاز آفرینش جهان تفسیر کرده‌اند. به باور آنان، در ابتدا مواد اولیه جهان به صورت یکپارچه و مترکم وجود داشتند و سپس با گسست این پیوستگی، ساختارهای کنونی مانند آسمان‌ها، ستاره‌ها، و سیارات پدیدار شدند (عروسی حویزی، ۱۳۷۴ش، ج ۳، ص ۴۲۵). جالب اینجاست که نظریات علمی معاصر نیز به شکل‌گیری اولیه جهان به عنوان یک توده گازی مترکم و داغ اشاره دارند که پس از گذشت زمان، به دلیل گسترش و انفجار (مانند نظریه بیگ بنگ)، به شکل‌های مختلف کهکشان‌ها، ستاره‌ها و سیارات در آمده است.

در تفسیرهای مختلف، برخی مفسران، رتق و فتق را به باران و رویش گیاهان مرتبط می‌دانند. به عبارتی، پیش از نزول باران، زمین خشک و بی‌حیات بود، اما با آمدن باران، گیاهان در زمین رویدند (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۱۳۷؛ طبری، ۱۳۷۲ش، ج ۱۷، ص ۱۵؛ ابن کثیر، ۲۰۲۱م، ج ۵، ص ۲۹۷). این دیدگاه به عنوان قوی‌ترین تفسیر در بین مفسران مشهور است و فخر رازی نیز آن را نظر غالب مفسران می‌داند. علامه طباطبایی نیز در تفسیر خود بر این نکته تأکید دارد که «رتق» به معنای قوه و استعداد موجود در عناصر و ترکیبات آسمانی و زمینی است و «فتق» به معنای فعلیت یافتن این آثار و جدایی آن‌ها از یکدیگر است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۷۸). بدین ترتیب، این آیه علاوه بر اشاره به آفرینش اولیه، بر قوه و استعداد نهفته در مواد اولیه نیز دلالت دارد.

در بررسی سیر تاریخی واژه‌های «رتق» و «فتق» در زبان‌های مختلف، می‌توان به تفاوت‌های ظریفی در تعبیر این واژه‌ها اشاره کرد. در زبان انگلیسی، معادل «رتق» به معنای *interwoven* (درهم تنیده) است که به حالتی اشاره دارد که اجزا یا عناصر به یکدیگر پیوسته و در هم تنیده‌اند. از سوی دیگر، «فتق» در انگلیسی با واژه *unravelled* (گشوده شده) بیان می‌شود که معنای گسستن یا جدا شدن اجزا از همدیگر را می‌رساند. در زبان فرانسه، واژه *compacte* به معنای «فشرده و به هم پیوسته» معادل «رتق» است، در حالی که واژه *séparés* به معنای «جدا شده» معادل «فتق» است. این واژه از فعل لاتین *separare* مشتق شده که از پیشوند *se-* به معنای «از هم جدا» و ریشه *parāre* به معنای «ترتیب دادن» یا «آماده کردن» تشکیل شده است. همچنین، واژه *sever* در زبان انگلیسی نیز از همین ریشه لاتین نشأت گرفته و معنای جداسازی و تفکیک دارد (آیتو، ۱۳۸۶ش، ص ۴۴۷). واژه رَتَق (rataq) در زبان عربی کلاسیک به معنای «دوختن، اصلاح کردن، وصله کردن و پیوستن به هم» است (Wehr, 1979, p.1047). این واژه همچنین در فرهنگ سامی تطبیقی به معنی

«دوختن، اصلاح کردن» آمده است (Mayrhofer, 1992, p. 647). در زبان عبری، واژه תפר (Təfarr) نیز به معنای «دوختن یا ترمیم» است و برخی از محققان ارتباط احتمالی بین این واژه و رتق را پیشنهاد کرده‌اند (Alcalay 1990, p.885). در زبان آرامی نیز واژه ܬܦܪ (Təpar) ریشه و معنای مشابهی با عبری دارد (Jastrow, 1903, p.982). در زبان یونانی، واژه ῥάπτω (rháptō) به معنای «دوختن» است که ریشه‌شناسی مستقلی دارد (Liddell & Scott, 1940, p.1679). در زبان سانسکریت، واژه "सी" (see) به معنای «دوختن و اتصال» آمده است (Monier-Willia, 189, p.1013). همچنین، در زبان لاتین واژه suo به معنای «دوختن یا دوختن با نخ» است و ریشه‌شناسی مستقلی دارد (Lewis, 1879, p.1950).

واژه فَتَق (Fatqa) در زبان عربی کلاسیک به معنای «تقسیم، ترکیدن، پاره کردن، باز کردن، ایجاد» است (Wehr, 1979, p.578). همچنین فَتَق (Fatqa) در فرهنگ سامی تطبیقی به معنای «تقسیم، ترکیدن، پاره شدن» آمده است (Mayrhofer, 1992, p.578). در عبری، פָּתַח (Pāṭah) به معنای «باز کردن یا تقسیم» است. برخی از محققان ارتباط احتمالی بین فَتَق و פָּתַח را پیشنهاد می‌کنند، زیرا هر دو به معنای «باز کردن یا تقسیم» هستند (Alcalay, 1990, p.640). در آرامی، ܦܬܚ (Pəṭah) نیز به معنای «باز کردن یا تقسیم» است و ریشه‌شناسی مشابهی با عبری دارد (Jastrow, 1903, p.982). در یونانی، σχίζω (Schízō) به معنای «تقسیم، شکافتن» است و ریشه‌شناسی مستقلی دارد (Liddell & Scott, 1940, p.1780). در سانسکریت، भिद् (Bhid) به معنای «تقسیم و شکستن» است (Monier-Willia, 189, p.716). در لاتین، Findo به معنای «تقسیم و شکافتن» است و ریشه‌شناسی مستقلی دارد (Lewis, 1879, p.631).

این بررسی‌ها آشکار می‌سازند که چگونه واژگان در گذر زمان تحت تأثیر فرهنگ‌ها و زبان‌های گوناگون دستخوش تغییر شده و معانی تازه‌ای یافته‌اند. همچنین این هم‌پوشانی‌ها نشان می‌دهند که زبان‌ها، در طول تاریخ، از طریق تعامل و تأثیرپذیری متقابل، واژگان را نه تنها از نظر معنایی گسترش داده‌اند، بلکه آن‌ها را در بستری از نیازهای فرهنگی و زبانی به اشتراک گذاشته و تکامل بخشیده‌اند. این فرایند پیچیده، پیوندهای عمیقی را میان زبان‌ها و تمدن‌های مختلف به وجود آورده است.

نتیجه

بررسی دقیق واژگان مرتبط با مفهوم آفرینش در قرآن کریم نشان می‌دهد که هر واژه جزئی از هندسه و عمارتی است که ساختار منحصر به فرد زبان قرآن را تشکیل می‌دهد و واژگان قرآنی برحسب موقعیت خود در هندسه فضایی و نجومی قرآن (بنا بر اشاراتی که در آیات ۷۵-۸۰ سوره واقعه و آیات ۱۵-۱۹ سوره تکویر و مواضعی دیگر آمده‌اند) حائز نقشی در بلاغ و بیان مراد الهی‌اند.

ریشه‌های مرتبط با آفرینش، هر کدام به جنبه‌ای خاص از فرایندها و مراحل مختلف آفرینش پرداخته و معنای منحصر به فردی را در بر دارند؛ چنانکه از باب برخی نمونه‌های بررسی‌شده، ریشه «فَطَرَ» به سان فَلَک، خَلَقَ و خَرَقَ بر نوعی شکافتن و آفرینش بدون نمونه و الگوی پیشینی تأکید دارند، ریشه «ذَرَأَ» به پراکندن اجزاء آفرینش و «بَرَأَ» نیز به برگرفتن جزئی و پیراستن آن از عوارض عدم و زوائد اشاره دارند. ریشه‌های «نَفَسَ» و «نَفَخَ» از دمیدن جان و حیات در موجودات می‌گویند که در نهایت به مراتب و کیفیاتی متعالی از هوش و ادراک منتهی می‌شود. «روح» که از امر و فرمان فراتر از زمان و مکان پروردگار است، عنصر و منبع حیاتی و جان‌بخش در موجودات زنده و منبع حیات معرفی شده است و از حیث ریشه و معنا ارتباط روشنی با کلمه «روان» دارد. همچنین «زَرَعَ» و «حَرَثَ» به ترتیب به فرایندهای کاشت و زراعت در زمین اشاره دارند، که به رشد و نمو گیاهان مربوط می‌شود. «رِیحَ» به معنای باد و جریان هوای طبیعی در طبیعت و از حیث ریشه مرتبط با «روح» است و نقش مهمی در شرایط محیط زایش و رویش ایفا می‌کند. واژگان «رَتَقَ» و «فَتَقَ» به توصیف حالاتی از فشردگی و گشودگی آسمان‌ها و زمین پرداخته و به مراحل شکل‌گیری و تحول در کیهان و موجودات اشاره دارند. تنوع و غنای واژگان در قرآن، علاوه بر زیبایی ادبی، معانی دقیقی را منتقل می‌کند که تنها با همان واژه‌ها و در همان زمینه‌ها به خوبی قابل درک هستند. این واژگان جایگزین‌پذیر نیستند و هرگونه جابجایی می‌تواند به اختلال در انتقال پیام منجر شود.

تحلیل عمیق این واژگان از منظر سیر تاریخی نشان می‌دهد که بسیاری از آنها ریشه‌های مشترکی با زبان‌های کهن سامی همچون عبری و آرامی دارند. چنین تحلیل‌هایی عقبه ارتباطات زبانی و نیز قدر متیقن و مفهوم مشترک میان بسیاری از این ریشه‌ها و سپس تأثیر عمیق دستگاه زنده زبان قرآن را بر روی آنها نشان می‌دهد. این نکته را نیز نباید از یاد برد که وجود پیشینه عبری این واژگان نیز اغلب مرهون منشأ الهی یعنی نزول تورات به زبان عبری است. هرچند بسیاری از واژگان توراتی در طول زمان دستخوش انواع تغییرات و احیاناً تحریفات نیز واقع شده‌اند.

تحلیل زبانی و تدبر عمیق در سخن قرآن شبکه‌های معنایی پایان‌ناپذیری را در موضوعاتی بیشمار، وجوه و عیونی از «تبیان کل شیء» بودن قرآن را به ما نشان می‌دهد. سخنان قرآن در باب بسیاری از پدیده‌های مادی و معنوی رازناک رمزگشایی می‌کند؛ زمان به نفع قرآن در سیر و حرکت است و عقل بشر عقب‌تر از علم خدا حرکت می‌کند و گفتنی‌های قرآن هیچگاه به پایان نخواهند رسید. قرآن کتاب اولوالالباب است و هرچه دانش بشر عمق و غنای بیشتری می‌یابد، سخنان قرآن را در موضوعات مختلف، عمیق‌تر و دقیق‌تر می‌یابد و قرآن به وی مددی افزون می‌رساند. تحلیل تطبیقی، اشتقاقی و تاریخی این واژگان با واژگان زبان‌های مسمّا به سامی و هندواروپایی و بررسی تطورات آنها، ابعادی

از بطون و اجزای تو در توی زبان قرآن را بر ما عیان خواهد کرد. جا دارد چنین بررسی‌هایی درباره دیگر واژگان قرآن نیز صورت گیرد و مقدمات نگارش فرهنگ‌های کامل لغات قرآن با رویکردهای مختلف تطبیقی، اشتقاقی و تاریخی فراهم آید.

منابع

۱. قرآن حکیم. ترجمه: ناصر مکارم شیرازی.
۲. نهج البلاغه، صالح، صبحی (۱۳۷۴ ش)، قم: نشر مرکز البحوث الاسلامیه.
۳. آیتو، جان (۱۳۸۶ ش)، فرهنگ ریشه‌شناسی انگلیسی. حمید کاشانیان (مترجم)، انتشارات معین.
۴. ابن‌درید، محمد بن حسن (۱۹۸۷م)، جمهوره اللغة، بیروت: دار العلم للملایین.
۵. ابن‌عاشور، محمدطاهر (۱۴۲۰ ق)، تفسیر التحریر و التنویر، بیروت: موسسه التاریخ العربی.
۶. ابن‌عربی، محمد (۱۲۹۳ ق)، الفتوحات المکیه، موسسه آل البیت (علیهم السلام) لإحياء التراث.
۷. ابن‌فارس، ابوالحسین (۱۴۰۴ ق)، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتبه‌الاعلام الاسلامی.
۸. ابن‌کنیر، عماد الدین (۲۰۲۱ م)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار ابن‌حزم.
۹. ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم (۱۴۱۴ ق)، لسان‌العرب، بیروت: دارصادر.
۱۰. اخوان طبسی، محمدحسین. میرحسینی، یحیی (۱۳۹۵ ش)، ریشه‌شناسی تاریخی واژگان و اثر آن بر فهم مفردات قرآن کریم؛ مطالعه موردی ریشه «قسط»، پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن، صفحه ۱۱۳-۱۳۲.
۱۱. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ ق)، تهذیب اللغة، بیروت: دار احیا التراث العربی.
۱۲. امرؤ القیس (۲۰۰۴ م)، دیوان امرئ القیس، بیروت: نشر دار المعرفه.
۱۳. بهرامی، احسان (۱۳۶۹ ش)، فرهنگ واژه‌های اوستا، انتشارات بلخ.
۱۴. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۴ ق)، الصحاح (للجوهری)، بیروت: نشر دار العلم للملایین.
۱۵. راغب‌اصفهان‌ی، حسین (۱۴۱۲ ق)، المفردات فی غریب القرآن، دمشق: دار العلم.
۱۶. زبیدی، سید مرتضی (۱۳۰۶ ق)، تاج العروس من الجواهر القاموس، بیروت: نشر دار الفکر.
۱۷. زغلول نجار، منصورالعبادی (۱۳۸۹ ش)، اعجاز علمی قرآن کریم، دفتر نشر معارف.
۱۸. زمخشری، محمود، الکشاف (۱۴۰۷ ق)، عن حقایق غوامض تنزیل، بیروت: دارالکتاب العربی.
۱۹. سجادی، ابوالفضل؛ ماستری فراهانی، سمیه (۱۳۹۴ ش) رویکردی زبان‌شناختی پیرامون چند معنایی واژه «رحمه» در قرآن، فصلنامه علمی پژوهش‌های ادبی-قرآنی، صفحه ۲۷-۴۶.
۲۰. شرتوتی، سعیدالخوری (۱۸۹۳ م)، اقرب الموارد، بیروت: مطبعه مرسلی.

۲۱. طباطبائی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۲. طبری، محمد بن جریر بن یزید (۱۴۱۲ ق)، *تفسیر الطبری*، بیروت: دار المعرفه.
۲۳. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ ش)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: ناصر خسرو.
۲۴. طریحی، فخرالدین بن محمد علی (۱۳۷۵ ش)، *مجمع البحرین*، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ ق)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، نشر دار احیاء التراث العربی.
۲۶. طنطاوی بن جوهری (۱۴۲۵ ق)، *الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم*، لبنان: دارالکتب العلمیه.
۲۷. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۳۷۴ ش)، *تفسیر نور الثقلین*، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۲۸. عسکری، ابو هلال (۱۹۹۷ م)، *الفروق اللغویه (تفاوت های زبانی)*، دارالعلم.
۲۹. عطار، احمد عبدالغفور (۱۴۰۴ ق)، *الصالح تاج اللغة و صحاح العربیه*، بیروت، دارالعلم للملایین.
۳۰. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰ ق)، *مفاتیح الغیب*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۳۱. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ ق)، *العين*، قم: انتشارات هجرت.
۳۲. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵ ق)، *قاموس المحيط*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳۳. فیض کاشانی، ملا محسن (۱۳۸۹ ش)، *تفسیر صافی*، نشر موسسه خانه کتاب و ادبیات ایران.
۳۴. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۲۸ ق)، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، بیروت: نشر مکتبه العصریه، چاپ اول.
۳۵. قرشی بنابی، سیدعلی اکبر (۱۳۷۱ ش)، *قاموس قرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۶. قرطبی، محمد بن احمد (بی تا)، *الجامع لاحکام القرآن*، بیروت: دار الفکر.
۳۷. کلینی، حمد بن یعقوب (۱۳۶۳ ش)، *الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۸. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ ق)، *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسه الطبع و النشر.
۳۹. مراغی، احمد مصطفی (۱۳۶۵ ش)، *تفسیر المراغی*، بیروت: دارالفکر.
۴۰. مشکور، محمد جواد (۱۳۷۹ ش)، *فرهنگ تطبیقی عربی با فارسی*، تهران: انتشارات اساطیر.
۴۱. مخلص، عبدالرئوف (۱۳۹۸ ش)، *تفسیر انوار القرآن*، تهران: انتشارات شیخ الاسلام احمد جام.
۴۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۴۳. مصطفی، ابراهیم؛ زیات، احمد حسن؛ عبدالقادر، حامد؛ نجار، محمد علی (۱۹۶۰ م)، *المعجم الوسیط*، استانبول: دار الدعوه.

۴۴. نقی زاده، محمد حسین. عبداللہی عابد، صمد (۱۳۹۹ش)، بازخوانی واژه فلق براساس سیاق
سوره، *مجله مشکوٰہ*، صفحه ۸۹-۱۰۶.

۴۵. همتی، محمد علی؛ کشاورزی، وفادار؛ نظریگی، مریم؛ ساسانی، ملیحه (۱۴۰۰ش) تبارشناسی
واژه «زوج» در زبان‌های آفروآسیایی و هند و اروپایی با کاربردهای قرآنی - عهدینی، *پژوهش‌های
زبان‌شناختی قرآن*، صفحه ۱۷۱-۱۹۰.

46. Alcalay, Reuben (1990), *The Complete Hebrew-English Dictionary*. Massada Publishing Company.

47. Beekes, R. S. P. (2009), *Etymological Dictionary of Greek*. Brill.

48. Brown, F., Driver, S. R., & Briggs, C. A. (2000), *The Brown-Driver-Briggs Hebrew and English Lexicon*. Peabody, MA: Hendrickson Publishers.

49. Carl Winter Universitätsverlag. Lewis, C. T., & Short, C. (1879), *A Latin Dictionary*. Oxford University Press.

50. Davidson, Benjamin (1904), *The Analytical Hebrew and Chaldee Lexicon*. Eyre & Spottiswoode.

51. Dauzat, A. (1938), *Dictionary Etymologique. Librairie Larousse*.

52. Jastrow, M. (1903), *A Dictionary of the Targumim, the Talmud Babli and Yerushalmi*, and the Midrashic Literature (Vols 1-2). Luzac & Co.

53. Lewis, Charlton T., & Short, C. (1879), *A Latin Dictionary*. Oxford University Press.

54. Liddell, Henry George & Scott, Robert (1940), *A Greek-English Lexicon* (H.S Jones & R McKenzie Eds., 9th ed.). Clarendon Press.

55. Mayrhofer, Manfred (1992), *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen* (Vols 1-3).

56. Monier-Williams, M. (1899), *A Sanskrit-English Dictionary*. Oxford University Press.

57. Payne Smith, J. (1903), *A Compendious Syriac Dictionary*: Clarendon Press.

58. Wehr, Hans (1979) *A Dictionary of Modern Written Arabic*. (J. Milton Cowan Ed). Spoken Language Services.